



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

www.roshdmag.ir
ISSN: 1606-9234

ماهنامه‌ی آموزشی،
تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

کودک رشد



دوره‌ی بیست و دوم • شماره‌ی بی‌دربی ۱۷۷ • بهمن ۱۳۹۴ • ۸۰۰۰ ریال • ۳۲ صفحه



کودک

رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

رشد کودک • شماره ۵
ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان



مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: مجید راستی
مدیر داخلی: طاهره خردور
ویراستار: شراره وظیفه شناس
طراح گرافیک: میترا چرخیان

کارشناس و مسئول شعر:
شکوه قاسم نیا

شورای برنامه ریزی:

محبت‌الله همتی، شهرام شفیعی،
افسانه گرمارودی، مجید راستی



دوره‌ی بیست و دوم • بهمن ماه ۱۳۹۴
شماره‌ی پی در پی ۱۷۷
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند،
خیابان ایرانشهر شمالی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵ • تلفن: ۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد...
شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به
مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:
نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲ - ۸۸۳۰۲۱۰ • نامبر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
وبگاه: www.roshdmag.ir
رایانامه: Koodak@roshdmag.ir



:roshdmag

شمارگان: ۸۴۰۰۰۰ • امور مشترکین: ۷۷۳۳۶۶۵۵۵۵۶
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

روی جلد: سمیه محمدی

به نام خدای مهربان

- ۱ یک حرف و دو حرف
- ۲ چند روز از این ماه
- ۳ مامان قدسی • قشنگ‌ترین عبا ...
- ۴ قصه‌های اسباب‌بازی
- ۶ سر گرمی
- ۸ افسانه • گنجشک اشی مشی
- ۱۰ قلقلک
- ۱۱ قد ماهک
- ۱۲ بازی
- ۱۴ سوفی می‌ترسد
- ۱۶ شعر
- ۱۸ خاکی و آبی
- ۱۹ کتاب‌های خوب ...
- ۲۰ نمایش • دندان درد
- ۲۲ قصه‌های مدرسه‌ای
- ۲۴ کاردستی • تخمه‌ها
- ۲۶ کی بود، کی بود؟ • هشت‌پایی بود ...
- ۲۸ بازی، ورزش
- ۲۹ کم‌کم زیاد • کجا خوابیده بودم
- ۳۰ قصه‌های نقلی
- ۳۲ قصه‌ی دیدنی
- ۳۳ شعر این ماه • جشن قشنگ ...





روست من... سلام!

این روزها همه جا جشن است. من جشن‌ها را دوست دارم. تو چی؟
- من هم دوست دارم.

من جشن‌های جورواجور را دوست دارم.
جشن تولد، جشن عروسی، جشن نوروز...
جشن پیروزی انقلاب اسلامی. تو چی؟
- من هم دوست دارم.

آفرین به تو که هم جشن‌ها را دوست داری
و هم خوش حالی را! من چی؟
من هم مانند تو خوش‌حالم!

دوست تو: سردبیر

● تصویرگر: حدیثه قربان



۲۲ بهمن - پیروزی انقلاب اسلامی

- الله اكبر، الله اكبر -

این صدای آدم‌ها از روی پشت‌بام است.
من و بابا هم به پشت‌بام می‌رویم و داد می‌زنیم: «الله اكبر!»
۲۲ بهمن سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.
متشگرم، آدم‌های خوب و مهربان.

- تلیک، تلیک -

این صدای عکس گرفتن عکاسان و خبرنگاران با دوربین است.
آنها از جشن و شادی مردم عکس می‌گیرند و خبر تهیه می‌کنند.
متشگرم، خبرنگاران و عکاسان پرکار.

- بادکنکی، بادکنکی -

این صدای آقای بادکنک فروش است.
او بادکنک‌هایش را به بچه‌ها می‌دهد. بچه‌ها بادکنک‌ها را می‌گیرند.
شادی می‌کنند.
متشگرم، آقای بادکنک فروش.

«سی و هفتمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی مبارک!»



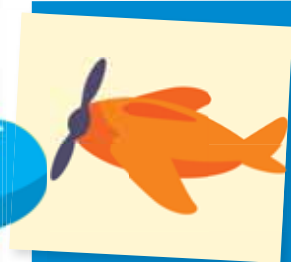
● طاهره خردور
● تصویرگر: نوشین بیجاری



۱ بهمن
وفات حضرت معصومه(س)



۱۲ بهمن
بازگشت امام خمینی(ره) به ایران
آغاز دهه‌ی فجر



۱۹ بهمن
روز نیروی هوایی



۲۵ بهمن
تولد حضرت زینب(س)
روز پرستار



ناصر نادری
تصویرگر: سحر حقگو



قشنگ‌ترین عبا

زمستان بود. باران شُر شُر می‌بارید. کوچه‌های شهر قم گلی شده بود. آقاجان به شاگردهایش درس داد و به خانه برگشت. عباي آقاجان را که مامان قدسی دوخته بود گلی شده بود.

صدیقه و فریده و زهرا مثل پروانه دور آقاجان جمع شدند. صدیقه گفت: «بین آقاجان، قشنگ‌ترین عباي قم گلی شده!» مامان قدسی یک استکان چای آورد. وقتی گل روی عبا خشک شد، فریده آن‌ها را پاک کرد. آقاجان، پاهایش درد می‌کرد.

مامان قدسی، کیسه‌ی داروها را آورد و به زهرا داد. زهرا پُما د درد را برداشت و به پاهای آقاجان مالید. آقاجان به دخترها گفت: «شما چه قدر مهربانید!» بعد به مامان قدسی نگاه کرد و با لبخند گفت: «این مهربانی را از مادرتان یاد گرفته‌اید!»

مامان قدسی، همسر امام خمینی (ره) بود.



نی‌نی اسباب‌بازی

نی‌نی توی اتاق بازی می‌کرد، یک مرتبه رفت
پیش اسباب‌بازی‌های داداشش.
خرس کوچولوی پشمالو او را دید. گفت:
«سلام، این جا چه کار می‌کنی کوچولو؟ گم شدی؟»
نی‌نی خندید.
خرس کوچولو گفت: «اگر گم شدی، بیا برویم پیش مامان و بابا.»
بعد نی‌نی را بُرد پیش مامان و بابایش.
مامان خرسی و بابا خرسی روی سر نی‌نی دست کشیدند و به خرس کوچولو گفتند:
«با این نی‌نی بازی کن تا مامانش بیاید.»
خرس کوچولو گفت: «تا پیدا نشدی، بیا بازی کنیم.»
بعد با دوستش بازی کرد. آن‌ها آن قدر بازی کردند که خسته شدند و خوابشان بُرد.
بابا خرسی، خرس کوچولو را بغل کرد. مامان خرسی، نی‌نی را.
یک کم بعد مامان نی‌نی آمد و گفت: «خوب شد زود پیدایت کردم. بین چه‌طوری
خوابش بُرده.» بعد نی‌نی را از بغل مامان خرسی برداشت.
نی‌نی که خودش را به خواب زده بود، یواشکی چشم‌هایش را باز کرد و به
خرس‌ها چشمک زد. بعد هم زود چشم‌هایش را بست ●



لاله جعفری

دردونه

دردونه یک عروسک بود. مال یک دختر کوچولو بود. دردونه، دختر کوچولو را خیلی دوست داشت.

یک روز دردونه زیر میز دختر کوچولو خوابش بُرد. بیدار که شد، هیچ صدایی نشنید. مدرسه تعطیل شده بود. دختر کوچولو هم رفته بود. دردونه گریه‌اش گرفت. گفت: «کسی این جا نیست؟»

یک مرتبه از پنجره، جیر جیر صدا آمد. جیر جیر ک گفت: «من این جا هستم!» دردونه، جیر جیر ک را دید. جیر جیر ک با گریه گفت: «می‌خواهم بروم بیرون، اما پنجره بسته است.»

دردونه گریه‌ی خودش یادش رفت. دوید پنجره را باز کند، اما پنجره خیلی سفت بود و باز نشد. جیر جیر ک دوباره جیر جیر گریه کرد و گفت: «من می‌ترسم. می‌خواهم بروم به آسمان.»

دردونه گفت: «نترس، من پیش تو هستم.» بعد هم برایش قصه گفت، اما هنوز به زیر گنبد نبود نرسیده بود که هر دو خواب‌شان بُرد.

صبح شد، دختر کوچولو توی کلاس آمد. دردونه را که دید از خوش حالی جیغ کشید.

جیر جیر ک از خواب پرید. از در کلاس

بیرون دوید و به آسمانش رسید.

دردونه هم به دختر کوچولوش

رسید



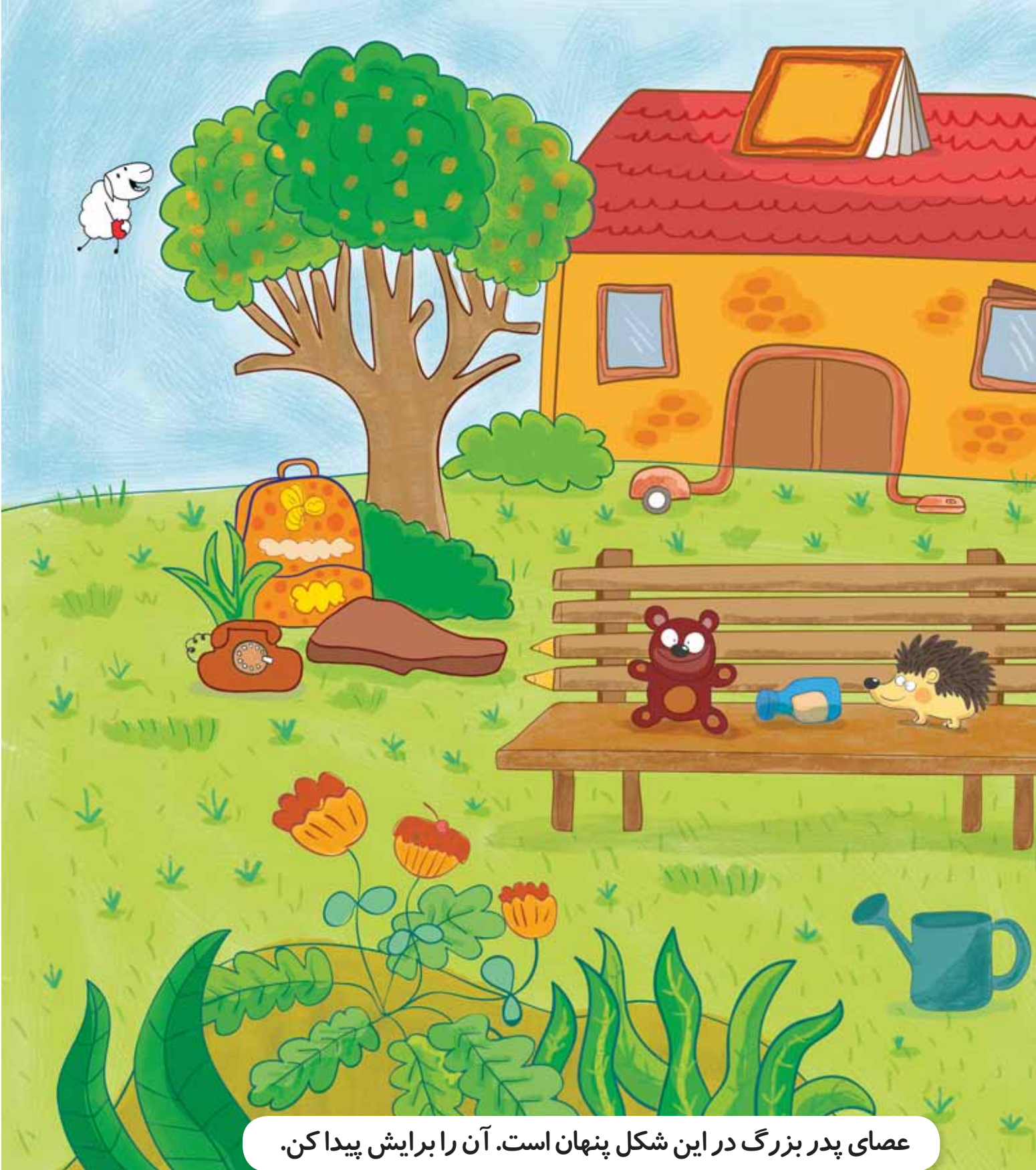


بگرد و پیدا کن

● مجید عمیق
● تصویرگر: حسین توکلی

در این تصویر پنج شکل پنهان است.
آنها را پیدا کن و علامت بزن.





عصای پدر بزرگ در این شکل پنهان است. آن را برایش پیدا کن.



گنجشکک آشی مشی



گنجشکک آشی مشی لب بام نشست. به او نزدیک شدم و گفتم:
«گنجشکک آشی مشی، لب بام ما نشین. بین هوا ابری است. اگر باران
بیارد، خیس می شوی گوله می شوی، نمی توانی پرواز کنی و آن وقت
ماموران حاکم، تو را می بینند و شکار می کنند.»
گنجشکک آشی مشی بر گشت به طرف من. با نوکش، الماس کوچکی را
توی دست من گذاشت. بعد هم پر زد و رفت.
ماموران حاکم، تفنگ به دست دنبال گنجشکک آشی مشی می گشتند تا او را
شکار کنند و به آشپز باشی بدهند.
گنجشکک آشی مشی هر روز می رفت و یواشکی روی کلاه حاکم می نشست.
یکی از الماس های روی کلاه حاکم را می کند و می رفت.
الماس را چه کار می کرد؟ می رفت لب بام خانه های مردم فقیر و بیمار می نشست
و الماس را به آنها می داد تا آن را بفروشند و برای خودشان چیزی بخرند.
الماس هایی که حاکم به زور از مردم گرفته بود. گنجشکک هم که می دانست
ماموران حاکم دنبال او هستند، هر روز به رنگی در می آمد.
او هر روز صبح پیش نقاش باشی می رفت. نقاش باشی هم گنجشکک را
می انداخت توی حوض نقاشی و رنگش می کرد.
مردم فقیر از کار گنجشکک آشی مشی خوش حال بودند. تا این که
یک روز، دو روز و چند روز گذشت و گنجشکک نیامد. مردم نگران شدند
و یک روز کار عجیبی کردند.





اول چند تا بچه، بعد چند تای ديگر و بعد همهي مردم به طرف قصر حاكم راه افتادند. مردم همه با هم مي خواندند: «حاکم باشی، حاکم باشی، الهی هیچ وقت نباشی.» نقاش باشی با یک نقاشی بزرگ از گنجشک، جلو همه راه مي رفت. حاکم با دیدن آن همه آدم وحشت کرد. ترسید و از در پشتی قصر فرار کرد. کجا رفت؟ هیچ کس نمی داند.





ماهی و گاو

● مادر گفت: «احمدجان، برای تو گوشت گاو پخته‌ام تا بخوری و حسابی قوی بشوی.»

احمد گفت: «پس چرا

من هر چی گوشت ماهی

می‌خورم، شنا کردن یاد نمی‌گیرم!»



آخر کارتون

● - دیشب من کارتون را تا آخر ندیدم. آخرش چی شد؟
- هیچی، آخرش تمام شد!



ماهی

● مرد ماهی گیر تور ماهی گیری‌اش را در آب انداخت. اما خبری از ماهی نشد. بعد پرید توی آب تا ببیند چه خبر است. ماهی‌ها، تور ماهی گیری را به این طرف و آن طرف بسته بودند و والیبال بازی می‌کردند!

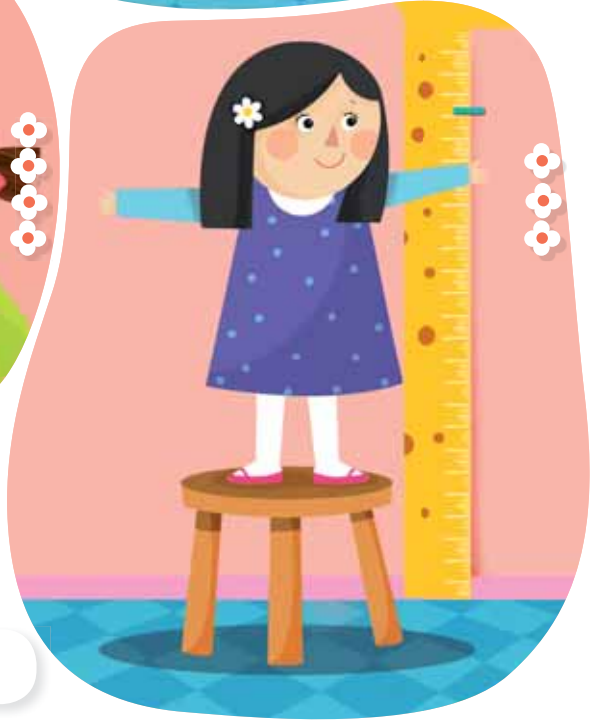
فیل

مادر از زهرا پرسید: «دخترم، بگو ببینم فیل کجا پیدا می‌شود؟»
زهرا خندید و گفت: «مادر جان، فیل آن قدر بزرگ است که هیچ وقت گم نمی‌شود!»

احمد عربلو ● تصویرگر: میثم موسوی

قدِ ماهک

هدی حدادی • تصویرگر: مهسا تهرانی



تو با صدای بلند داستان **قدِ ماهک** را تعریف کن.



نمایش در مدرسه



بازی

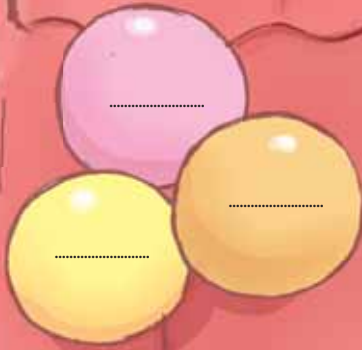
تصویرگر: لاله ضیایی

از هر سیب روی درخت
چند تاملی بینی؟
به تعداد سیب‌های رنگی
خانه‌ها را رنگ کن.



شکل‌های قصه‌ی
سنگول و منگول روی
دیوار نامرتب است.
آن‌ها را به ترتیب قصه
شماره گذاری کن.

صندلی‌ها شماره دارند. اما
شماره‌های چند تا از آن‌ها
پاک شده است. شماره‌های پاک شده
را روی صندلی‌ها بنویس.



با حروف روی
بادکنک‌های طرف راست
۳ کلمه بساز و روی
بادکنک‌های طرف چپ
بنویس.



دو تا از بازیگرهای نمایش،
دو قلو هستند. اما ۳ تا
اختلاف با هم دارند.
آنها را پیدا کن.



پنر هرتلینگ • مترجم: سپیده خلیلی

سوفی می ترسد



سوفی توی کلاس نیست. خانم معلّم می پرسد:

«کی می داند، سوفی کجاست؟»

کسی نمی داند.

بچه‌ها روخوانی دارند. دوست سوفی اجازه

می گیرد و می گوید: «می شود بروم بیرون؟»

- یواش حرف بزن. مزاحم دیگران

می شوی.

دوست سوفی نوکِ پا، نوکِ پا از کلاس
بیرون می‌رود و آهسته درِ را پشت سرش
می‌بندد.





سوفی توی راهرو نشسته است و به رو به رویش نگاه می‌کند.
دوست سوفی می‌پرسد: «این جا چه کار می‌کنی؟»
سوفی می‌گوید: «دیر به مدرسه رسیدم. حالا منتظرم
زنگ تفریح بشود، اگر الان بیایم سرِ کلاس،
حواس بچه‌ها پرت می‌شود. خانم دعوایم می‌کند.»



دوست سوفی می‌گوید:
«باید بروم دست‌شویی.
وقتی برگشتم با هم آهسته
به کلاس می‌رویم.»



تمرین املا

زمستونه، چی کار کنم؟
رو پنجره، «ها» می کنم
روی بخار شیشه ها
تمرین املا می کنم

اگر غلط داشته باشم
آب می شه، زود می آد پایین
دوباره می نویسمش
چه دفتری بهتر از این!

● شاهده شفیع



شعر





تصویرگر: سولماز جوشقانلی

کبوتر

کبوترم پَر کشید
رفت و به آبر رسید

از این زمین جدا شد
دوست ستاره‌ها شد

سفر به او خوش گذشت
رفت و دیگه برنگشت

● خاتون حسنی

برف و ستاره

آهای آهای آهای برف
ببار، ببار تو آروم
بشین، بشین رو زمین
بخواب بخواب روی بوم

دُور چراغِ کوچه
چرخِ بزن دوباره
چراغِ کوچه ماهه
تویی، تویی ستاره!

● شراره وظیفه‌شناس

بابای ماه

ستاره لالاش می‌آد
بخوابه، باباش می‌آد
باباش کیه؟ ماه، ماه!
می‌رسه الان از راه

می‌رسه، نور می‌آره
از راه دور می‌آره
خوش به حالِ ستاره
بابای ماهی داره

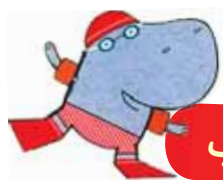
● اکرم کشایی

خاکی و آبی

سوسن طاقدیس • تصویرگر: کیانا میرزایی

مورچه گفت: «حوصله ندارم، می‌خواهم بروم گردش.»
خرخاکی گفت: «حُب، بیا سوارِ من شو، بیرمت.»
مورچه گفت: «نمی‌خواهم. هر وقت سوار تو می‌شوم همه‌ی لباس‌هایم پُر از خاک می‌شود. می‌خواهم سوار قورباغه بشوم. می‌روم سوار قورباغه ریزه می‌شوم. مورچه رفت سوار بچه قورباغه شد، ولی قورباغه ریزه دوست داشت توی آب بازی کند.
وقتی مورچه برگشت، خرخاکی گفت: «تو چرا این جوری شده‌ای؟ حاضر شدی خیس خیس بشوی، ولی با من بازی نکنی.»
خرخاکی ناراحت شد و رفت. مورچه دوید دنبالش و گفت: «فردا سوار تو می‌شوم. وقتی خاکی شدم، دوتایی می‌رویم سوار قورباغه ریزه می‌شویم تا هم خاک‌های من پاک بشود و هم خاک‌های تو.»
خرخاکی خوش حال شد. گرد و خاک به پا کرد.
هر دو خاکی خاکی شدند. آن وقت دویدند و رفتند تا قورباغه ریزه را پیدا کنند.





کتاب‌های خوب، برای بچه‌های خوب



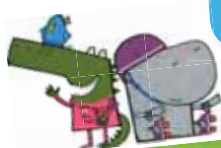
قصه‌های مهربانی

نویسنده: سپیده خلیلی

انتشارات: به نشر

تلفن: ۸۸۹۶۲۳۰۱

عنکبوت، کفشدوزک، گل، درخت انار و... هر کدام کاری می‌کنند که مهربان‌تر باشند. آن‌ها می‌خواهند دوست‌های بیش‌تری داشته باشند.



گامبالی و بال‌بالی (۳ کتاب)

شاعر: افسانه شعبان‌نژاد

انتشارات: ناریا

تلفن: ۳۳۷۸۹۶۲۰

گامبالی و بال‌بالی، یک اسب آبی و یک پرنده هستند. آن‌ها با هم دوست هستند. آن‌ها با هم قهر می‌کنند و دوباره آشتی می‌کنند.



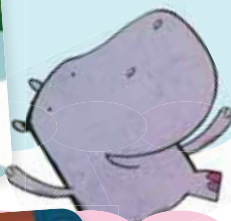
لی‌لی لی‌لی، قاه قاه

شاعر: مصطفی رحماندوست

انتشارات: امیر کبیر

تلفن: ۸-۵۵۲۶۹۲۸

خدای قشنگ، خنده‌ی مادر بزرگ را دوست دارم، نارنگی گرد و نارنجیه، پرچم که سه رنگه، باد که هوهو می‌کنه و... از شعرهای خواندنی این کتاب است.



خدایا دوستت دارم که به من مامان دادی! (۲ کتاب)

نویسنده: امی پارکر / مترجم: فیروزه کاتب

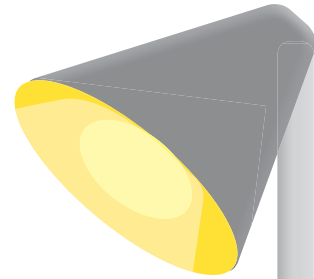
انتشارات: نقش گستران سرمدی

تلفن: ۷۷۶۸۴۴۰۶

پاندا کوچولو از خدا برای دادن مامان پاندای مهربان تشکر می‌کند. بچه شیر هم از خدا به خاطر دادن بابا شیر قهرمان تشکر می‌کند.



رندان درد



قصه گو: سلام بچه‌های گلم. یکی بود، یکی نبود. دو تا دوست بودند به اسم عجیب و غریب. یک روز برای اتفاق عجیب افتاد. چه اتفاقی؟ الان خودتان می‌بینید. (عجیب و غریب وارد می‌شوند.

لپ عجیب باد کرده است و خیلی عصبانی است.

عجیب: باید هر طوری شده پیدایش کنیم.

غریب: باید همه جا را بگردیم. (شروع به گشتن می‌کنند.)

قصه گو: چی شده؟ دنبال چی می‌گردید؟

غریب: کرم. دندان عجیب را کرم خورده. باید پیدایش کنیم و حسابش را برسیم.

عجیب: باید آدبش کنیم. آخ! دندانم!

غریب: چرا دندانت را گرفته‌ای؟ خیلی درد داری؟

عجیب: آره، آره، آره.

(داد می‌زند) ای کرم بدجنس، مگر به چنگم نیفتی!

قصه گو: بی‌خود خودتان را خسته نکنید. کرمی در کار نیست.

محمد رضا شمس
تصویرگر: نیلوفر برومند





عجیب: پس کی دندان من را خورده؟

قصه گو: برو از شیرینی پُرس، از شکلات پُرس.

یا از قند، آدامس و این جور چیزها.

غریب: مگر شیرینی و شکلات و این چیزها دندان می خورند؟

عجیب: یعنی کرم، دندان‌های من را نخورده؟

غریب: خُب، جواب بده، بالاخره خورده یا نخورده؟

قصه گو: وقتی می گوئیم کرم، دندان را خورده، یعنی دندان خراب

شده. یعنی شیرینی و قند و شکلات و آدامس زیاد خوردی و

دندان‌هایت را خوب مسواک نزده‌ای.

عجیب: آخ! دندانم! حالا چه کار کنم؟

قصه گو: اوّل باید بروی پیش دندانپزشک، بعد هم باید

کم‌تر چیزهای شیرین بخوری و خوب مسواک، بزنی.

(هر سه می خوانند...)

صبح و ظهر، قبل از خواب مسواک بزنی، مسواک

تا دندان‌ها بمانند تمیز و سالم و پاک

قصه گو: خُب، بچه‌ها این هم از نمایش دندان درد.

مواظب دندان‌هایتان باشید. خدا نگه‌دار.

(عجیب و غریب می خندند و دست تکان می دهند.)

بچه‌ها، با دوستانتان نمایش‌های دیگری هم بازی کنید.



بندِ کتانی

طاهره خردور ● تصویرگر: شیوا ضیایی

قصه‌های مدرسه‌ای

پسرِ کلاسِ اولی، توی حیاط مدرسه ایستاده بود. **پسرِ کلاسِ دومی** رفت کنار او و گفت: «بین، من از تو بزرگ‌ترم. هر چی من می‌گویم باید گوش کنی. حالا برو و برایم آب بیاور.» کلاسِ اولی با خودش گفت: «برای چی باید حرفش را گوش کنم؟ من که نمی‌ترسم.» و **بُـدو** رفت سر کلاس.

زنگ تفریح شد. کلاسِ دومی تا کلاسِ اولی را دید، گفت:

«چرا حرفم را گوش نکردی؟» و خواست به او لگد بزند.

کلاسِ اولی یک کم ترسید، اما با خودش گفت: «من که نمی‌ترسم.» یک‌هو چشمش به کفشِ کتانی کلاسِ دومی افتاد. **بندش** باز شده بود.

به کلاسِ دومی گفت: «اگر راست می‌گویی، بزن بینم.»

کلاسِ دومی تا آمد به او لگد بزند، کفشِ کتانی از پایش در آمد و پرت شد آن طرفِ حیاط. بچه‌هایی که توی حیاط بودند، خنده‌شان گرفت.

کلاسِ دومی ناراحت شد. کلاسِ اولی **بُـدو** رفت و کتانی او را آورد. جلوی پایش گذاشت و گفت: «من دیدم **بندِ** کتانی‌ات باز بود.»

کلاسِ دومی گفت: «عیبی ندارد.» کلاسِ اولی گفت: «تقصیر من بود.»

کلاسِ دومی گفت: «نه تقصیر تو بود و نه تقصیر من.»

بعد دوتایی خندیدند و با هم دوست شدند ●





مجید راستی

خانم معلّم روی تخته‌ی کلاس نوشت، آب.
وقتی به طرف بچه‌ها برگشت، همه دستشان بالا بود. با تعجب پرسید:
«چیزی می‌خواهید؟»
بچه‌ها تک تک گفتند: «خانم اجازه، من تشنه‌ام.»
خانم معلّم دوباره همه را نگاه کرد. کمی ساکت ماند و بعد گفت: «باشد. اما اول
اجازه بدهید، دوستتان برود و آب بخورد. وقتی برگشت، خودتان بروید.»
بچه‌ها اول تعجب کردند. بعد خنده‌شان گرفت. آن وقت آرام آرام دستشان را پایین آوردند.
این یکی به دوستش گفت: «اول تو برو، آب بخور.»
آن یکی گفت: «نه، اول تو برو، آب بخور.»
خانم معلّم منتظر ماند تا یکی از بچه‌ها بیرون برود، اما هیچ کدام از کلاس بیرون نرفتند.
خانم معلّم لبخند زد و گفت: «معلوم است که همه‌ی شما با هم دوست هستید.
این طور نیست؟»
بچه‌ها یک صدا جواب دادند: «بله!»
آن وقت کسی از کلاس بیرون نرفت. خانم معلّم دوباره درس آب را شروع کرد ●

تخمه‌ها



● طرح و اجرا: طاهره عرفانی

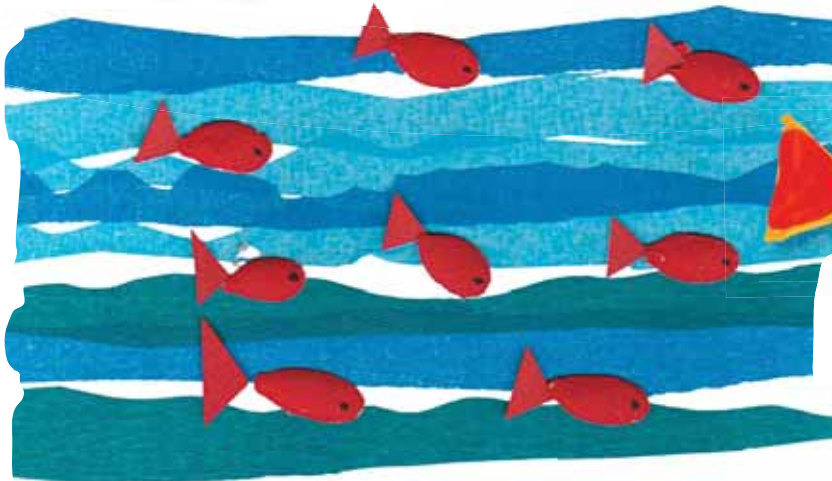
بیا یاد با هم کاردستی درست کنیم.

تخمه‌ها هم شکل‌های جور و جور دارند:





با تخمه‌ها می‌توانی شکل‌های دیگری هم درست کنی.



تو با تخمه‌ها، چه شکل‌های دیگری می‌توانی درست کنی!



کی یود، کی بود؟ هشت پایبی بود

افسانه شعبان تژاد • تصویرگر: ثنا حبیبی راد

اون یکی با میخ و چکش
بدو بدو اومد جلوش
گفت: «می شه ریزش کنم
یا نه می شه میزش کنم؟»
این یکی گفت: «چار تا چوبه
برای آشپزی خوبه

هشت پایبی بود که پا نداشت
به جاش یه چار پایه گذاشت
هشت پا تلق تلق می رفت
با چار تا پای لق می رفت
این یکی گفت: «این چی چیه؟
انگاری اسب چوبیه!

می شه سوار بشم رو اون
زودی برم به خونه مون؟»



می‌شه دُرُست کنم باهاش
آتیش زیرِ دیگِ آش؟

هشت پا بُدو بُدو دوید
شالاپ توی دریا پرید

پاهاشو این‌جا گذاشت
هشت پایِ شد که پانداشت.

رَد کردن توپ

● سپیده حامدی ● عکاس: اعظم لاریجانی



بدون این که بچرخد، توپ را از بالای سرت به نفر پشتی بده.



دست هایت را بالا ببر و توپ را از نفر جلویی بگیر و از بین پاهایت به نفر پشت سرت بده.



خم شو و توپ را از نفر جلویی بگیر و از بالای سر به نفر پشتی بده.

- در این بازی، به جای توپ، می شود از بادکنک هم استفاده کرد.



کجا خوابیده بودم؟



محمدحسن حسینی • تصویرگر: الهه اکبری



شب بود. مورچولو با یک دانه به لانه می رفت. یک هو باران بارید. ترسید آب او را ببرد. دانه را رها کرد و به طرف یک سنگ بزرگ دوید. بالا رفت. پایین آمد. یک برگ خیلی بزرگ پیدا کرد. زیر آن قایم شد. سردش شد. از زیر برگ بیرون آمد. گشت و یک سوراخ بزرگ پیدا کرد. توی آن رفت و تا صبح راحت خوابید. صبح، یک هو تکان خورد و از توی سوراخ پرت شد بیرون. اول گیج بود. یک کم که حالش جا آمد، فیل کوچولو را جلوییش دید. پرسید: «این جا کجاست؟ من کجا خوابیده بودم؟ آهان! یادم آمد. اول رفتم روی یک سنگ بزرگ. زیر یک برگ خوابیدم. بعد سردم شد. رفتم توی یک سوراخ، خوابیدم. نمی دانم لانه ی کی بود؟»

فیل کوچولو گفت: «سنگ نبود، پشت من بود. برگ نبود، گوش من بود. دیشب توی خرطوم من خوابیده بودی. خواب بودم، نفهمیدم. صبح عطسه کردم، پرت شدی بیرون.»

مورچولو گفت: «دنیا را آب ببرد تو را خواب می برد. ممنون که دیشب نجاتم دادی.»

بعد دوتایی با هم خندیدند.





قصه‌های نقلی

پاستیل پروانه‌ای

شب بود. پاستیلِ کَر می‌ها خیلی خوابشان می‌آمد. دستمال کاغذی‌ها را پیچیدند دور خودشان و خوابیدند. صبح شد. یک عالم پاستیلِ پروانه‌ای از توی دستمال کاغذی‌ها بیرون پریدند.



هدا حدادی

کیف پول

آی پولم! آی پولم!
کیف پول توی دست دزد بود و همین‌جور فریاد می‌زد: «ولم کن! ولم کن!»
چاله، صدای کیف را شنید. دزد آمد از روی چاله بپرد. چاله، پای او را گرفت.
دزد زمین خورد و داد زد: «آخ! آخ! آخ!»
پلیس رسید. فقط دزد را دید. کیف پول نبود. رفته بود.

مهری ماهوتی



راز دندان

گرگ کوچولو اولین دندانش افتاد. با خودش گفت: «الان نمی‌خواهم به مامانم بگویم که دندانم افتاده، بعد می‌گویم.» و خندید.
اما همان‌موقع مامان گرگ فهمید.
اگر گفתי چه‌طوری؟

کلر ژوبرت





ابر کوچولو

ابر کوچولو توی دلش گفت: «نه، این جا نمی بارم.» و رفت.
رسید به یک شهر شلوغ و پلوغ. با خودش گفت: «نه، این جا هم نمی بارم.» و رفت.
رسید به صحرا. گفت: «این جا... همین جا می بارم.» و شُر شُر و دارامب و دریمب
بارید. دانه های زیر خاک قُلب قُلب آب خوردند و خوش حال شدند.

سوسن طاقدیس



کفشدوزک

کفشدوزک می خواست کفش بدوزد، اما نخ نداشت.
کفشدوزک با مداد روی کاغذ یک خط پیچ پیچی کشید.
کشید و کشید و کشید و کشید.
بعد به خودش گفت: «این هم نخ!»
آن وقت خطِ نخِی را دور قرقره پیچید و با آن، هزار تا کفش دوخت.

مجید راستی



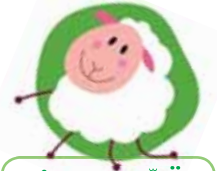
ویز ویز

زنبوره، مورچه را بلند کرد.
مورچه، موشه را بلند کرد.
موشه، فیله را بلند کرد.
یک هو پشه آمد. رفت کنار گوش زنبوره و ویز ویز کرد.
زنبوره عصبانی شد. مورچه را ول کرد. مورچه هم موشه را ول کرد.
موشه هم فیله را ول کرد.
زنبوره، زنیپ، مورچه، موریپ، موشه، موشیپ و فیله، فیلیپ افتادند روی زمین
و زمین تکان خورد.

ناصر نادری

بچه روباه

منوچهر اکبرلو • تصویرگر: نسیم بهاری



قصه‌ی دیدنی



تو با صدای بلند داستان بچه روباه را تعریف کن.

جشنِ قشنگ

بابک نیک طلب
تصویرگر: شیرین شیخی

توی حیاط مدرسه
گل‌های رنگارنگه

عکسِ امام و شهدا
پیشِ گل و تُفنگه

تو دستای کوچیک ما
پرچمای سه رنگه

جشنه و ماه بهمنه
که خیلی هم قشنگه



اصفهان

● طراح: آمنه شکری ● عکاس: اعظم لاریجانی



اصفهان زاینده رود دارد.
مسجد و پل دارد.
گز دارد.
بچه‌های خوب و مهربان دارد.